

\*\*\*\*\*

در این سوره، آیه هجدهم که در این سوره آمده است، در مورد...

### دکتر هوشنگ کاووسی

## سینما، سینما؟

### بخش سوم: خاطره‌هایی از گذشته

\*\*\*\*\*



گفتیم تقریباً مقارن اوقاتی که برای نوشتن نقد و تفسیر فیلم به مجله «فردوسی» دعوت شدم، مؤسسه تهیه فیلم «عصر طلایی» که در خیابان فیشرآباد رویروی خیابان دامغان قرار داشت، برای ساختن فیلمی خواستار همکاری من شد. این فیلم که با عنوان «هفده روز به اعدام»، روی پرده آمد توسط مدیر مؤسسه، از یک رمان پلیسی امریکایی اقتباس شده بود و حاوی یک اشتباه قضایی بود. من تغییراتی در فیلمنامه دادم و آنرا جلو دوربین بردم. در این فیلم که بازیگرانش آقایان ناصر ملک مطیعی و محسن مهدوی و علی اکبر مینا و خانم‌ها سوسن و معاونزاده دولو و عقیلی بودند، سعی کردم برای نخستین بار در سینمای ایران که حدود ده سال از عمر آن می‌گذشت، دوربین را به عنوان یک سیمای درام وارد حادثه سازم، از نور نه به عنوان تنها یک وسیله روشنایی بلکه به عنوان «وسیله بیان» استفاده کردم و برش‌هایی نمایی و حرکات دوربین را به جا به کار گرفتم و فیلمبردار این فیلم آقای خانی شاهد است که تمام حرکات دوربین و بازیگران را در داخل دکور با نقشه و طرح و دارای مقیاس و ذکر عدسی مربوط، از پیش تنظیم کرده تحویل فیلمبردار می‌دادم و چون فیلمبرداری با گروه کردن نماهای نزدیک به هم ولو بدون رعایت



ترتیب صورت می‌گرفت، پس احتیاج به منشی صحنه یا «سکریست» بود که چنین مسؤولیتی را ساختم، و برای اجرای آن خانمی را با آزمایش «تست» های هوش انتخاب کردم - به سیمایا، درونیات روانشناسی و احساس بخشیدم تا تصاویر دارای یک بُعد سوم شوند و از صورت سایه‌هایی بدون محتویات روانی که در سینمای فارسی رایج بود، آدم‌ها بیرون آیند - دکوپاژ آنچنان با محتوای پلیسی همگام بود که عده‌ای از نویسندگان سینمایی آنرا نخستین فیلم واقعاً پلیسی سینمای ایران دانستند نه یک فیلم با «مأمور پلیس» که قبلاً دیگران ساخته بودند - محور فیلم بیماری «سادیکو - اروتومانی» بود که محسن مهدوی سیمای آنرا مجسم می‌ساخت و جنایاتی را که مرتکب می‌گردید ناشی از این بیماری روانی بود.

به هنگام نمایش فیلم گروهی که منتظر بودند، شروع به فحاشی و ناسزاگویی کردند و هیچگونه نقد شایسته این عنوان، درباره فیلم نوشته نشد و گروهی دیگر که بی طرف بودند فیلم را ستودند، نویسندگان مثل آقایان هوشنگ قدیمی، بابک ساسان و شعاع الله ناظریان. تعدادی نامه ستایش آمیز هم از تماشاگران فیلم رسید که در آرشیوهایم آنها را نگه داشته‌ام.

متأسفانه سرمایه‌گذاران فیلم، صحنه‌هایی را که در آن روزها در فیلمسازی ایران رایج بود به آن افزودند که تداوم فیلم را خراب می‌کرد و من در آگهی که به مطبوعات دادم، نوشتم که این صحنه‌ها از من نیست... بعد از این فیلم بود که پیشنهاد دو سناریو را که یکی متعلق به «پارس فیلم» و دیگری متعلق به همین «عصر طلایی» بود به سبب بی‌ربط بودنشان رد کردم - زیرا این سناریوها با توجه به روال روز فیلمفارسی نوشته شده بود و قابل اصلاح هم نبود و اما بعد دیگران آنها را ساختند... چون اعتقاد داشتم که باید تماشاگر را با فرهنگ راستین سینما آشنا ساخت، تا در جامعه، فیلم خوب ساخته شود به تلاش در اداره کردن «سینه کلوب» ایران و نوشتن مقالات انتقادی و تفسیری ادامه دادم. جلسه‌های سینه کلوب ایران روزهای یکشنبه صبح برگزار می‌شد و فیلم‌های مورد نمایش را من در میان بهترین آثار سینمایی موجود در انبارهای سینما انتخاب می‌کردم

و با تفسیری قبلی درباره فیلم و سپس گفتگو درباره فیلم پس از نمایش آن، جلسه سینمایی ما پایان می‌یافت.

در آبان ۱۳۳۸ نخستین فستیوال بین‌المللی فیلم را سینه کلوب ایران در سینما نیاگارا برگزار کرد و راهی گشوده شد برای جشنواره‌های سینمایی بعدی، زیرا که جشنواره جهانی فیلم تهران که وزارت فرهنگ و هنر هر سال برگزار می‌کرد بعد از «فستیوال بین‌المللی فیلم» سینه کلوب ایران است.

به طوری که به یاد دارم در آن فستیوال جایزه بهترین فیلم (نشان طلای سینه کلوب ایران) به دو فیلم امریکایی «کلاه پر باران» و «نسل فاسد» به طور «هم‌ارزش» داده شد و بهترین نشان فیلمسازی به «پنجره رو به حیاط» هیچکاک و بهترین جایزه فیلمبرداری به فیلم انگلیسی «شب فراموش نشدنی» داده شد و بهترین جایزه بازی برای مرد به ژرار فیلیپ به خاطر بازی در فیلم فرانسوی «سرخ و سیاه» و بهترین جایزه بازی زن به «نرگس» به خاطر بازی در فیلم «مادر هند» تعلق گرفت و همینطور جایزه‌های دیگر...

رئیس هیأت داوران مرحوم مهندس محسن فروغی رئیس دانشکده هنرهای زیبای تهران بود و من سمت مدیریت فستیوال را داشتم.

از حوادث گفتمتی مربوط به این فستیوال یکی این است: ما برای معرفی سینمای امریکا فیلم «جنگل تخته سیاه» ساخته بروکس را انتخاب کرده بودیم که روزی در دفتر سینه کلوب ناگهان با کاردار سفارت امریکا روبرو شدیم.

این فیلم را که صاحبان صنایع فیلمسازی امریکا، قبلاً به فستیوال ونیز فرستاده بودند، سفیر امریکا در رم که یک خانم بود، از فستیوال آن را بیرون کشیده بود که در زمان خود با اعتراض‌های بین‌المللی مواجه شد. ادعای خانم سفیر این بود که این فیلم چون از سیاه‌پوستان هواخواهی می‌کند حیثیت ایالات متحده را مخدوش می‌سازد. ادعای کاردار سفارت امریکا در تهران نیز همین بود، و ما ناچار شدیم پیش از آنکه کار به وزارت امور خارجه کشیده شود از نمایش آن به‌عنوان یکی از بهترین فیلم‌های سینمای امریکا صرف‌نظر کنیم. البته این فیلم بعدها در سینماهای تهران و شهرستان‌ها به نمایش درآمد که با موفقیت روبرو گردید.

جلسه‌های سینه کلوب به‌طور مرتب با تفسیر و بحث برگزار می‌شد و از چهره‌هایی



که بسیار وفادار بودند و مرتباً شرکت می‌کردند نوجوانانی بودند که امروز آنان را با نام‌های بهرام بیضائی و هژیر داریوش و بهرام ری‌پور و پرویز دوایی و پرویز نوری و دیگران می‌شناسیم...

کار نوشتن نقد و تفسیر هم در مجله فردوسی ادامه داشت و ضمناً خود، یک امتیاز مجله توانسته بودم بگیرم که «هنر و سینما» است.

هنر و سینما مجله‌ای بود نه تنها سینمایی، بلکه، حاوی مطالب ادبی و علمی و فنی هم می‌توانست باشد و برای مردم سینما دوست که انتظارات دیگری هم جز دانستن سینما داشتند، انتشار می‌یافت. مجله هنر و سینما به اعتقاد مطبوعاتیان از نظر صفحه‌بندی و کاربرد «سفید» و کلیشه لب‌بر، نخستین مجله زیبایی است که در ایران انتشار یافت و نمونه‌های آن در کلاس روزنامه‌نگاری «دانشکده علوم ارتباطات» برای دانشجویان نشان داده می‌شد و من که طرح تنظیم صفحات را می‌دادم از استتیک «میزانسن» و صحنه‌آرایی در کاربرد مطبوعاتی‌اش بهره می‌جستم و بعدها از سوی این دانشکده برای تدریس آشنایی با «وسایل ارتباطی تصویری» دعوت شدم. چون سخن از تدریس به میان آمد باید بگویم که در دانشکده هنرهای دراماتیک هم که به مدیریت آقای دکتر فروغ توسط وزارت فرهنگ و هنر تأسیس یافته بود، برای تدریس واحدهای سینمایی اعم از فنی و هنری و تاریخی همکاری داشتم - سینما کم کم مسأله روز می‌شد و به ویژه نزد جوانان جای خود را می‌یافت - با فیلمفارسی‌سازی هیچ ارتباطی نداشتم و سوسه درآمد و بهره‌جویی مالی با ساختن آن نوع فیلم‌ها در من اثر نداشت و می‌اندیشیدم که اگر روزی باز پشت دوربین قرار گیرم یا برای ساختن فیلم مستند که دولت تهیه‌کننده آن است، یا اگر فیلمی با داستان بسازم خود با گرفتن وام، تهیه‌کننده آن خواهم بود.

ناگفته نماند که چند سناریو آماده داشتم که در میان آنها بیش از همه «خانه

کنار دریا» مدنظر بود تا روزی به فیلم آید...

